

دکتر سید محمد طیبی

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه شهید باهنر کرمان

m.tayybi@mail.uk.ac.ir

## تشیع در خلافت عثمان بن عفان

### چکیده:

پرسش‌های اصلی که در این نوشتار در پی پاسخگویی به آنها هستیم به شرح زیر عبارتند از:

1. رهبری شیعه و شیعیان در قبال نتیجه شورای پیشنهادی عمر و انتخاب عثمان چه موضعی در پیش گرفتند؟
2. در خلافت عثمان کدامین صحابه و تابعین شیعی و برخاسته از کدام مناطق و شهرها به مبارزه با دستگاه خلافت و طرح دیدگاههای خود در ابعاد مختلف مبادرت ورزیدند؟
3. در اندیشه و باورهای شیعیان این دوره امام علی<sup>(ع)</sup> از کدامین ویژگی‌های شاخص برخوردار بود؟
4. مواضع امام علی<sup>(ع)</sup> در دوره مورد بحث در برابر خلیفه و کارگزارانش چگونه بود؟

یافته‌ها به اختصار دلالت بر آن دارد که: روند شورای پیشنهادی عمر و نتیجه آن مورد توافق جریان شیعه نبوده، گرچه آنان بنابه مصلحت بر انتخاب مزبور صحه گذاشتند. بیشترین صحابه و تابعین شیعی برخاسته از مدینه‌النبی، کوفه و نیز مصر بودند؛ آنان در شهرهای مزبور به مبارزه و عرضه دیدگاههای خود مبادرت ورزیدند. از مجموعه سخنان شیعیان در محدوده خلافت عثمان و در جریان بیعت با امام علی<sup>(ع)</sup> - پس از قتل عثمان - می‌توان دریافت که آن حضرت به دلایل و ویژگی‌های متعدد و متقن به عنوان رهبری آرمانی همواره مطرح بوده است. امام علی<sup>(ع)</sup> در دوره خلافت عثمان پیوسته به عنوان ملجأ، واسطه و علاقمند به اصلاحات و گره‌گشای مشکلات گلاویه‌ها و شکایت‌های مردم را به خلیفه منتقل می‌کرد؛ لیکن کارگزاران اموی به این اقدامها به دیده حسد و بدگمانی می‌نگریستند؛ و در جریان قیام سال سی و پنج هجری نیز پیشنهادهای آن حضرت در حل بحران از سوی کارگردانان خلافت نادیده انگاشته شد.

کلیدواژه‌ها: امام علی<sup>(ع)</sup>، تشیع، خلافت عثمان، صحابه و تابعین شیعی.

## مقدمه

عثمان بن عفان سومین خلیفه از خلفای راشدین پس از قتل عمر بن خطاب و به دنبال تشکیل جلسات شورای شش نفره‌ای که خود در زمره منتخبین و جمع آن قرار داشت و با صحنه‌گردانی سخنگو و کارگردان شورا (عبدالرحمان بن عوف)، در اوایل سال 24 هـ / 643 م. به خلافت رسید. بدون تردید ترکیب شورا، رهنمودها و وصایای عمر در بسترسازی انتخاب او تأثیر حتمی داشت.

شش سال نخست خلافت خلیفه مزبور کمابیش با آرامش گذشت؛ گرچه از همان آغاز او و کارگزارانش زمینه ناخشنودی مردم را فراهم می‌ساختند؛ و به هشدارها و فریادهای ناصحان و ستمدیدگان جامعه وقعی نمی‌نهادند. انتقادات و ناخشنودی‌های بیشتر پنهان در نیمه دوم خلافت (شش سال دوم) تبلور علنی و عمومی یافت؛ و از سویی شیوه مقابله کارگزاران خلافت با بحران حادث شده بر پیچیدگی و شدت آن بیش از پیش بیفزود. هیئت‌های مردمی معترض از شهرهای مهم مصر، بصره و کوفه روانه مدینه النبی (مرکز خلافت) شدند. روند مذاکرات در ابتدا مثبت و مفید بود؛ لیکن در ادامه به دلایلی خانه عثمان به محاصره درآمد و چهل روز به درازا کشید. قیامگران در نهایت خواهان کناره‌گیری او از خلافت شدند؛ و سرانجام از ورود تدارکات (آب و غذا) به خانه‌اش ممانعت به عمل آوردند. متقابلاً واکنش خلیفه و هوادارانش سخت و انعطاف‌ناپذیر بود. مرتکب نخستین خونریزی محافظان عثمان شدند آنان پیرمردی از صحابه را به قتل رساندند. محاصره‌کنندگان خواستار تسلیم قاتل و قصاص شدند؛ لیکن خلیفه و مشاورانش به درخواست مزبور پاسخ مثبت ندادند. از سویی در شهر شایع گردید که هواداران خلافت از شهرهای مختلف عازم مدینه‌النبی شده‌اند. عوامل مزبور موجبات حمله به درون خانه خلیفه و قتل او را در هیجدهم ذی‌حجه سال 35 هـ / یازدهم ژولای 655 م. فراهم ساخت.

در خلافت عثمان نقش، مبارزات و تکاپوی شیعیان را در دفاع از قرآن کریم، سنت و سیره نبی اکرم<sup>(ص)</sup> نمی‌توان نادیده انگاشت. تا آنجا که برخی این دوره را نقطه عطف

تکوین تشیع به حساب آورده و مدعی‌اند که حوادث و رخداد‌های دوران خلیفه مزبور از موجبات بارز نمود و شکوفایی تفکر شیعی بوده است؛ و جریان شیعه توفیق یافته تا در اعتراض و انتقاد به مسائل مبتلابه جامعه، بدعت‌ها و پدیده‌های نوظهور مواضع و اندیشه‌های خود را شفاف عرضه و مطرح نماید. در نوشتار حاضر سعی خواهد شد تا مواضع، دیدگاه‌ها و تکاپوهای بیدارگرانه و اصلاح‌گرانه شیعیان و نیز رهبری شیعه در دوره مورد اشاره در چهار مبحث مورد بررسی، توصیف و تبیین قرار گیرد.

## الف) تکاپوها و مبارزات صحابه و تابعین شیعی

### 1. در مدینه النبی

#### 1.1. عمار بن یاسر

قبل از اعلام نتیجه شورای شش‌نفره، عمار در میان جمعیت پیاخاست و گفت: چنانچه می‌خواهید صف واحد مسلمین حفظ گردد با علی<sup>(ع)</sup> بیعت نمائید.<sup>1</sup> شیخ مفید در این ارتباط می‌نویسد:

«.... بدان هنگام که شورایی پس از مرگ عمر برای انتخاب خلیفه تعیین شده بود، عمار یاسر که خدایش رحمت کند میان مردم برخاست و گفت: اگر خلافت را به علی<sup>(ع)</sup> بدهید می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم...»<sup>2</sup>

در روند خلافت عثمان عمار در زمره صحابه‌ای بود که بر رویه و عملکرد خلیفه و کارگزارانش اعتراض کرد. روزی اطلاع یافت که عثمان جواهراتی از بیت‌المال زیور یکی از همسران خود کرده است؛ او با اعتراض بر این اقدام گفت: خدایا ترا شاهد می‌گیرم که من نخستین کسی هستم که بدین کار اعتراض کرده و از آن ناخشنود هستم. عثمان از سخنان عمار به خشم آمد و گفت: ای پسرمتکا<sup>3</sup> بر من گستاخی می‌کنی؟ سپس فرمان دستگیری او را صادر کرد. در دربار خلافت به شدت مورد تنبیه قرار گرفت، تا آنجا که از هوش برفت. غلامان خلیفه بی‌رحمانه از دربار بیرونش انداختند.

جمعی از دوستانش در حالت اغماء او را به خانه ام سلمه (بیوه رسول خدا<sup>(ص)</sup>) بردند. مدت بی‌هوشی تا آنجا به طول انجامید که تا صبح روز بعد قادر به برپایی نمازهای واجب نشد. عایشه با اطلاع از تنبیه سخت عمار با خشم فراوان چندین تار موی سر، پیراهن و نعلین پیامبر<sup>(ص)</sup> را به دست گرفت و خطاب به عثمان و کارگزارانش گفت: چه زود سنت رسول خدا<sup>(ص)</sup> را پشت سر انداختید، در حالی که هنوز پیراهن و نعلین آن حضرت نپوسیده است.<sup>۴</sup>

عده‌ای از صحابه طی نامه‌ای سرگشاده از عملکرد عثمان و کارگزارانش در ابعاد مختلف انتقاد و روش حکومتی او را مغایر سنت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> دانستند. حامل نامه مزبور عمار بود؛ هنگامی که نامه را به دست خلیفه داد چنین گفت: «این کتاب را اصحاب رسول کرده‌اند از دست می‌فکن و در آن نظر کن و آنچه نوشته‌اند بکار بند.»<sup>۵</sup> عثمان از نویسنده یا نویسندگان نامه پرسش کرد؛ عمار جواب داد: عده‌ای با من در تهیه این نامه همراه بوده و هم اکنون از ترس تنبیه تو پراکنده شده‌اند. خلیفه گفت: عجبا چگونه از میان آنان تو گستاخی چنین اقدامی را به خود داده‌ای؟ مروان (مشاور خلیفه) که فرصت مناسبی برای رفع عطش و کینه نسبت به عمار یافته بود خطاب به عثمان گفت: ای امیرمؤمنان این بنده سیاه مردم را نسبت به تو گستاخ کرده و آنها را به قیام می‌طلبد و اگر او را به قتل برسانی دیگرانی که پشت سر او کمین کرده‌اند متنبه خواهند شد. عثمان را این نظر خوشایند افتاد و با چوب‌دستی به عمار حمله کرد. خویشان اموی و نیز اعضاء خانواده‌اش به پاریش آمدند. ضربات چوب و تازیانه بسیار بر بدن عمار وارد شد؛ تا آنجا که شکمش پاره و از هوش برفت؛ خادمان خلیفه جسد بی‌رمق او را به بیرون خانه پرتاب کردند. روز بارانی سردی بود و امیدی به حیات دوباره‌اش نمی‌رفت.<sup>۶</sup> تیره بنی مخزوم - بدان لحاظ که عمار حلیف آنها بود - از این اقدام به شدت خشمگین و عصبانی شدند.<sup>۷</sup> هنگامی که عثمان به طرف مسجد می‌رفت مردی از تیره یاد شده به نام هشام بن ولید راه را بر او گرفت و با خشم گفت: به خدا سوگند چنانچه عمار از تنبیه ضربات وارده تو و خویشانت بمیرد، جمع فراوانی از بنی‌امیه را به

قتل خواهم رساند.<sup>۸</sup> واکنش و اقدام‌های تند در ساکت کردن عمار مؤثر واقع نشد؛ لذا خلیفه مصمم به تبعید او از مدینه‌النبی شد. علی<sup>(ع)</sup> و تیره بنی مخزوم این تصمیم را مورد تقبیح قرار دادند، خلیفه به ناچار از اجرای آن منصرف گردید. یعقوبی در این باره چنین می‌نگارد:

«چون وفات ابوذر به عثمان رسید گفت: خدا ابوذر را رحمت کند، عمار گفت آری از صمیم قلب ما خدا ابوذر را رحمت کند. این سخن بر عثمان دشوار آمد و از عمار سخنی به گوش عثمان رسید و خواست او را تبعید کند. پس بنی مخزوم نزد علی بن ابی طالب فراهم آمدند و از او کمک خواستند، علی<sup>(ع)</sup> گفت: «لاندع عثمان و رایه» (عثمان را با تصمیمش نمی‌گذاریم)؛ پس عثمان در خانه‌اش نشست و سخنان بنی مخزوم به عثمان رسید و از او صرف نظر کرد.<sup>۹</sup>

عمار در قیام سال سی و پنج هجری در زمره پشتیبانان قیامگران محسوب می‌گردید. طبری می‌نویسد:

«مصریان [قیامگران مصری] از سه کس از مردم مدینه امید یاری می‌داشتند و با آنها رفت و آمد داشتند. محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حذیفه و عمار بن یاسر.<sup>۱۰</sup>»

گرچه او به عنوان بازرس خلیفه به مصر اعزام گردید؛ لیکن در جریان جنبش مردم مصر نقش فعال، سازنده و قابل توجهی ایفاء کرد. تیره بنی مخزوم در جریان محاصره بیت خلیفه حضوری فعال و جدی داشتند. بدون تردید خاطره‌های تلخ برخوردهای عثمان با عمار یکی از مسائل و موضوعات مورد توجه آنان بود.

## 1.2. مقداد بن اسود

قبل از اعلان نتیجه شورای شش نفره، مقداد همگام با عمار در راستای جهت‌دهی افراد شورا و مردم به حمایت از امام علی<sup>(ع)</sup> تلاش جدی داشت و پیوسته اظهار می‌کرد که: اگر با علی<sup>(ع)</sup> بیعت کنید می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم.<sup>۱۱</sup> او در همین شرایط با اشاره به عثمان مردم را چنین مورد خطاب قرار داد: «... ای گروه مسلمانان بر فرض که

خلافت را به کسی می‌دهید، به کسی ندهید که در جنگ بدر حضور نداشته و در جنگ احد گریخته و در بیعت رضوان حاضر نبوده است؛ و روزی که دو گروه رویاروی شده‌اند پشت به جنگ کرده است.»<sup>۱۲</sup> با اعلان رأی و انتخاب عثمان، در انتقاد از عبدالرحمان بن عوف سخنگوی شورا این‌گونه اظهار داشت: به خدا سوگند کار را از کسی که به حق و عدالت حکم می‌کند باز گرفتی. من هرگز حوادثی مانند آنچه پس از پیامبر(ص) بر خاندان او روی آورده است ندیده‌ام. از قریش در عجبم، مردی را واگذاشتند که ناگفته پیداست هیچکس عادلتر از او نیست. افسوس که یارانم اندک است و گرنه به مبارزه برمی‌خاستم، مردی از عامه که به سخنان مقداد گوش فرا می‌داد پرسید: منظور از آن مرد که او را وصف کردی کیست؟ مقداد از علی بن ابی طالب یاد کرد.<sup>۱۳</sup> یعقوبی در مورد سخنان و اعتراضات مقداد چنین می‌نویسد:

«از کسی روایت شده است که گفت به مسجد پیامبر خدا آمدم، مردی بر سر زانوها ایستاده دیدم که افسوس می‌خورد چنانکه گویی دنیا را بدست داشته و از دست او رفته است؛ و می‌گفت شگفتا از قریش و دریغ داشتن ایشان خلافت را از خاندان پیامبرشان، با اینکه در میان اینان است اول مؤمنان و پسر عموی پیامبر خدا، داناترین مردم و فقیه‌ترین ایشان در دین خدا،.... خلافت را از پاک مرد پاکیزه ربودند و نه اصلاحی برای امت خواستند؛ آنان دنیا را بر آخرت برگزیده‌اند. نزدیک رفتم و گفتم تو کیستی؟ و آن مرد کیست؟ گفت منم مقداد و آن مرد علی است. گفتم بدین کار بر نمی‌خیزی تا در آن کمک دهم، گفت برای این کار یک مرد و دو مرد کافی نیست. پس بیرون آمدم و ابوذر را دیدم داستان را بدو گفتم گفت برادرم مقداد راست گفته است...»<sup>۱۴</sup>

در خصوص مواضع صریح مقداد در جریان خلافت عثمان منابع گزارش تفصیلی ارائه نکرده‌اند؛ لیکن از مجموعه قرائن و اشارات برمی‌آید که او در زمره صحابه ناراضی، مبارز و مخالف بوده است. در نخستین شب خلافت عثمان به استفاده او از شمع در محدوده مسیر خانه‌اش تا مسجد اعتراض کرد؛ و این اقدام را بدعت دانست.<sup>۱۵</sup>

از عاملین و امضاء کنندگان تهیه نامه‌ای بود که در آن از عملکردهای خلیفه به صراحت انتقاد شده بود؛ و همان‌گونه که اشاره کردیم عمار آن را در اختیار عثمان قرار داد.<sup>۱۶</sup> او همچنین وصیت کرد که پنهان از عثمان به خاک سپرده شود و عمار بر جنازه‌اش نماز بخواند. یعقوبی می‌نویسد:

«... چیزی نگذشت که مقدار هم وفات کرد، و عمار بر او نماز خواند؛ چه خود به عمار وصیت کرده بود و عثمان را اطلاع ندادند. پس خشم عثمان بر عمار بالا گرفت و گفت: «وای من بر پسر زن سیاه، راستی که او را نیک می‌شناختم.»<sup>۱۷</sup>

این موضوع خود دلیلی دیگر بر ناخشنودی بیش از حد مقدار از خلیفه، عملکرد او و کارگزاران اوست.

### 1.3. ابوذر غفاری

ابوذر قبل از اعلان نتیجه شورای شش نفره در راستای روشن‌گری مردم و جهت‌دهی اعضاء شورا به انتخاب امام علی<sup>(ع)</sup> برنامه تبلیغاتی جدی آغاز کرد. سخنرانی پرمحتوای او به نفع علی<sup>(ع)</sup> در مسجدالنبی در آن شرایط از مصادیق بارز این ادعا است. در آن خطابه ضمن استناد به آیه 33 از سوره آل عمران\*، از نتایج منفی که در صورت عدم انتخاب آن حضرت عاید جامعه اسلامی خواهد شد و نیز از پی‌آمدهای زیان‌بار عدم حضور امام در صحنه رهبری و هدایت مردم به تفصیل سخن گفت.<sup>۱۸</sup> او در سخنرانی دیگری در مسجدالحرام - که به نظر می‌رسد بعد از انتخاب عثمان بوده است - از امام علی<sup>(ع)</sup> این‌گونه تعریف و یاد کرد: «من جندب بن جناده (ابوذر غفاری) هستم؛ از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: علی<sup>(ع)</sup> پیشوای نیکان است. کسی که علی<sup>(ع)</sup> را یاری نماید خدا او را یار خواهد بود و کسی علی<sup>(ع)</sup> را واگذارد خداوند او را به خود واخواهد گذاشت؛ همچنین درباره او فرمود: نخستین کسی که به من ایمان آورد و نبوت مرا تصدیق کرد علی<sup>(ع)</sup> بود؛ و در روز قیامت اولین شخصی است که دست مرا خواهد فشرد و او پیشوای مسلمین است.»<sup>۱۹</sup>

در خلافت عثمان و روند عملکرد او و کارگزارانش، ابوذر بی‌باکانه به اعتراض برخاست. یعقوبی می‌نویسد:

«عثمان خبر یافت که ابوذر از او بدگویی می‌کند و سنتهای پیامبر خدا و روشهای ابوبکر و عمر را که تغییر داده و دگرگون کرده است یادآور می‌شود، پس او را به شام تبعید کرد.»<sup>۲۰</sup>

در بررسی مجموعه نظرات، دیدگاه‌ها و انتقادات ابوذر درمی‌یابیم که بیشترین ناخشنودی او از سیاست‌های مالی و اقتصادی خلیفه، کارگزاران و مشاورانش بوده است.<sup>۲۱</sup> در دوران تبعید در شام با مشاهده عملکرد ضد ارزشی و مکتبی معاویه بن ابوسفیان فریادش رساتر گشت و بر ادامه مبارزه مصمم‌تر گردید. پس از برپایی نماز صبح هر روز بر دروازه شهر دمشق می‌ایستاد و به بیدارگری و ارشاد مردم می‌پرداخت.<sup>۲۲</sup> در خصوص بنای کاخ سبز توسط معاویه اعتراض کرد و گفت: ای معاویه، اگر این قصر را از مال خدا و بیت‌المال بسازی خیانتکار و اگر از بودجه شخصی خرج کنی اسرافکار هستی؛ و در ادامه سخنان خود افزود: به خدا سوگند در این زمانه اعمال و کارهایی حادث می‌شود که ما را با آنها آشنایی نیست. زیرا نه در کتاب خدا و نه در سنت پیامبر (ص) است؛ می‌بینیم که حق و حقیقت خاموش می‌شود؛ باطل و ناحقی شعله‌ور می‌گردد. صادقان و راستگویان تکذیب شده و کارگزاران بدون هیچ تقوا برگزیده می‌شوند.<sup>۲۳</sup>

تعلیمات دینی و عدالتخواهانه ابوذر در بیدارسازی شعور دینی و حیات اسلامی مردم شام تأثیر می‌گذاشت، و آنها را از خواب غفلت و جهل که عاملش حاکمیت شام بود بیدار می‌ساخت. این جوّ تبلیغاتی به ویژه در میان قشر فرودست جامعه که به شدت از تضاد طبقاتی در عذاب بودند هیجانانی ایجاد کرد. به دلیل بروز تحرکات پی‌درپی آنان سرمایه‌داران شام خشمگینانه از معاویه استمداد طلبیدند. حاکم زنگ خطر را احساس نمود؛ لذا طی نامه‌ای عثمان را از عواقب اقامت ابوذر در شام و نزدیک شدن فاجعه خبر داد. خلیفه فرمان داد تا بی‌درنگ او را به مدینه‌النبی برگردانند. غلامان محافظ و مأمور او را بر



شتری برهنه سوار کرده و بدون توقف شبانه‌روز ره پیمودند. هنگامی که در مدینه‌النبی از شتر پیاده شد، گوشت رانهایش له شده و زخمی عمیق برداشته بود.<sup>۲۴</sup> عثمان ابوذر را در مسجد به حضور پذیرفت و به عنوان اعتراض خطاب به او گفت: شنیده‌ام که از پیامبر (ص) روایتی نقل می‌کنی که فرموده است: هرگاه شمار بنی‌امیه به سی نفر برسد سرزمین‌های خدا را چون ملک شخصی زیر فرمان می‌برند، بندگان خدا را چاکر و دین خدا را به دغلبازی می‌گیرند. ابوذر جواب داد: آری؛ عثمان از علی (ع) در مورد این روایت گواهی طلبید، او پاسخ داد: من خود نشنیده‌ام اما بارها شنیده‌ام که پیامبر (ص) فرمود ابوذر راستگو است.<sup>۲۵</sup>

اقامت دوباره ابوذر در مدینه‌النبی خشم خلیفه را برانگیخت. زیرا از اعتراض و انتقاد باز نمی‌ایستاد و حقایق را بی‌پرده بر زبان می‌راند؛ تا آنجا که حکم تبعیدش به بیابان ریزه صادر گردید. علی (ع) به هنگام خروج ابوذر از شهر - به رغم نارضایتی عثمان - او را بدرقه و دلداری داد. یعقوبی بدرقه آن حضرت را از ابوذر این‌گونه گزارش کرده است:

«... پس او را [ابوذر] بر شتری همراه زن و دخترش بیرون کرد. پس علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) و عبدالله بن جعفر و عمار یاسر برای دیدن ابوذر بیرون آمدند. و چون ابوذر علی (ع) را دید پیش رفت و دست او را بوسید و گریست و گفت: من هرگاه تو را و فرزندان را می‌بینم گفتار پیامبر خدا را به یاد می‌آورم و شکیبایی ندارم تا گریه کنم. پس علی (ع) رفت که با او سخن گوید، لیکن مروان گفت امیرمؤمنان نهی کرده است که کسی با او سخن بگوید. پس علی (ع) تازیانه را بلند کرد و بر روی شتر مروان نواخت و گفت دور شو خدایت به آتش کشاند. سپس او را بدرقه کرد و با او سخنانی گفت که شرح آن طولانی است.»<sup>۲۶</sup>

شخصیت محبوب و همگانی ابوذر، تبلیغات روشنگرانه و خالصانه‌اش و تراژدی پایان زندگی‌اش در نارضایتی و خشم مردم بر ضد دستگاه خلافت تأثیری شگرف بر جای گذاشت.<sup>۲۷</sup> خاطره مبارزاتی او در قلوب دردمندان جامعه اسلامی همواره باقی ماند؛ و از آن پس یکی از حرب‌های تبلیغاتی و کارساز مخالفان عثمان تبعید یار باوفای

پیامبر (ص) بود.<sup>۲۸</sup> بستگان ابوذر (تیره بنی غفار) نیز خاطره برخورد عثمان را با ابوذر هرگز از یاد نبردند.<sup>۲۹</sup> آنان همواره ناخشنود، و سرانجام در محاصره بیت او سهیم و ساعی بودند.

## 2. در کوفه

از میان صحابه و تابعین فعال شیعی و آنانکه در کوفه به شیعی‌گری اشتها پیدا کرده و به عنوان رهبران نهضت شیعی پدیدار گشتند می‌توان از: مالک اشتر، حجر بن عدی، سلیمان بن سرد، کمیل بن زیاد، مسیب بن نجبه و صعصعه بن صوحان نام برد. افراد مزبور مبارزه جدی خود را بر ضد دستگاه خلافت از زمان حاکمیت سعید بن عاص اموی آغاز کردند. فعالیت‌های تبلیغاتی این جمع و همراهان دیگر در بیداری مردم کوفه تأثیر حتمی بر جای گذاشت. گروه مزبور نخست با ارسال نامه‌ای انتقادات و نقطه‌نظرات خود را به تفصیل پیرامون عملکرد خلیفه و کارگزارانش مطرح ساختند؛ و ناخشنودی همراه با استدلال خود را عرضه کردند. امضاء کنندگان این نامه علاوه بر افراد ذکر شده بالا عبارت بودند از: معقل بن قیس، زید بن حصن طائی، کعب بن عبده نهدی، زید بن نضر و مسلم بن عبدالقاری.<sup>۳۰</sup>

معترضین کوفی علاوه بر ارسال نامه مصمم شدند تا نماینده‌ای از میان خود به مرکز خلافت روانه سازند. فرد منتخب کعب بن عبده نهدی و به قولی عامر بن عبدالله تمیمی بود. او با ورود بر عثمان چنین گفت: «کسانی از مسلمانان فراهم آمده و اندر کارهای تو نگریسته‌اند و این چنین یافته‌اند که تو به کارهای حیرت‌زا پرداخته‌ای از خدای عزوجل بترس و به پیشگاه آن توبه بر و دست از آن بردار. عثمان گفت: این مرد را ببینید که قاری قرآن است. درباره چیزهای کوچک با من سخن می‌کند، اما نمی‌داند خدا کجاست. وی جواب داد خدا در کمین است...»<sup>۳۱</sup> مروان که ناظر بر این گفتگو بود با عصبانیت به عثمان گفت: صبوری بی حد تو این چنین افراد را به گستاخی و جسارت واداشته است؛ و متعاقب آن نماینده اعزامی با تازیانه تنبیه و به قولی به منطقه‌ای دوردست تبعید شد.<sup>۳۲</sup>

برخورد خلیفه با نماینده مبارزین کوفه بر خشم آنان بیفزود؛ و تبلیغات ضد دستگاه خلافت را در آن شهر گسترش داد. حاکم اوضاع بحرانی را به مرکز گزارش کرد. عثمان فرمان داد رهبران و برجستگان مخالف را به شام تبعید نمایند. منابع شمار تبعیدیان را بین نه تا بیست نفر گزارش کرده‌اند. در گروه تبعیدی شیعیانی چون مالک اشتر، صعصعه بن صوحان و کمیل بن زیاد شاخص به شمار می‌آمدند.<sup>۳۳</sup> در شام معاویه ابتدا به دلایل خاص سیاسی با جمع مزبور با حسن رفتار و صمیمیت خاص مواجه شد؛ اما هنگامی که در ادامه مباحثات به ویژه با مالک اشتر، صعصعه بن صوحان و عمرو بن زراره به اهداف جدی و ثبات قدم آنان در مبارزه و قوف یافت، به خشونت گرایید و حتی فرمان حبس برخی از آنان را - از جمله مالک اشتر - به طور موقت صادر کرد.<sup>۳۴</sup> با گذر زمان تبعیدیان که در زمره قراء نیز محسوب می‌شدند، از سوی مردم مطمح نظر قرار گرفتند. سخنان انقلابی و اصلاح‌گرانه آنان در نفوس مردم تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جای گذاشت. حاکم زیرک اموی به خوبی از پی‌آمد چنین تبلیغاتی آگاه بود. لذا طی نامه‌ای عثمان را از عواقب اقامت جمع ذکر شده در شام آگاه ساخت. خلیفه دستور تبعید آنان را به ولایت حمص صادر نمود. به روایت دیگر خلیفه اجازه بازگشت این عده را به مأمّن اصلی - کوفه - صادر کرد؛ لیکن با فشار تبلیغاتی و اعتراض مستمر آنان علیه دستگاه خلافت، حاکم کوفه بار دیگر به انفعال افتاد و از خلیفه کسب تکلیف کرد؛ او فرمان داد تا بی‌درنگ به حمص تبعید شوند.<sup>۳۵</sup> روایت است هنگامی که مالک اشتر نامه تبعید دوباره خود و همگامانش را خواند چنین گفت: «خدایا هر یک از ما را که با رعیت نظر بدتر دارد و در کارش بیشتر مطابق معصیت عمل می‌کند با شتاب عقوبت نما.»<sup>۳۶</sup> حاکم حمص (عبدالرحمان بن خالد) بنابر سفارشات دستگاه خلافت و یا بر مبنای صلاح‌دید خود با خشونت و زبانی زهراگین با آنان سخن گفت؛ و از ادامه مخالفت بر حذر داشت.<sup>۳۷</sup>

در یکی از ماه‌های سال 34 هـ. / 654 م. با فراخوانی حکام شهرها از سوی خلیفه حاکم کوفه نیز روانه مدینه‌النبی گردید. به محض خروج از شهر، یکی از مبارزین به نام

یزیدبن قیس با سرعت پیکی با نامه به سوی تبعیدیان گسیل داشت. او در نامه ارسالی یادآور شد که مردم شهر با ما همراه شده‌اند؛ و با نبود حاکم زمینه برای تحقق اهداف مهیا است. به قولی این نامه خطاب به مالک اشتر سلسله جنبان تبعیدیان و مخالفان نگاشته شده بود.<sup>۳۸</sup> متعاقب آن مالک با شتاب روانه کوفه شد؛ مردم در جرعه - جایی در حوالی کوفه - اجتماعی ترتیب داده بودند؛ او در جمع مزبور به سخنرانی پرداخت؛ و ضمن برشمردن معایب دستگاه خلافت آنان را به قیام و نپذیرفتن حاکم اموی ترغیب کرد. عثمان با کسب اطلاع از اوضاع بحرانی شهر سعیدبن عاص - حاکم شهر - را بی‌درنگ به کوفه برگرداند؛ اما او در نتیجه مقاومت اهالی از دروازه شهر نومیدانه بازگشت. خلیفه به ناچار یکی از درخواستهای قیامگران را گردن نهاد و ابوموسی اشعری را به جانشینی او منصوب کرد. در همین شرایط عثمان طی نامه‌ای به مالک اشتر و مبارزین دیگر آنان را به وحدت کلمه، ایجاد نکردن، تفرقه و شقّ عصای مسلمین، اطاعت از خلیفه، مراجعه به حق و پیشه ساختن تقوای الهی فراخواند.<sup>۳۹</sup> مالک به درخواست هم‌زمان، نامه خلیفه را چنین پاسخ داد:

«از مالک بن حارث به خلیفه درمانده خطاکار که از سنت پیامبر(ص) منحرف شده و حکم قرآن را پشت سر انداخته است. همانا نامه تو را خواندیم؛ خود و حکومت‌های خود و حکام خود را از ستم، تجاوز و تبعید نیکوکاران بازدار تا مطیع تو باشیم. گمان می‌کنی ما بر خود ستم کردیم، همین گمان توست که تو را هلاک کرده و ستم را در دیده‌ات عدالت و باطل را حق نموده است. ما می‌خواهیم از گناهان خود آمرزش بخواهی و از جنایاتی که بر نیکان ما کرده‌ای و پارسایان ما را تبعید نموده‌ای و ما را از خانه‌های خود رانده و جوانان را بر ما حاکم ساخته‌اند پوزش بطلبی. عبدالله بن قیس، ابوموسی اشعری و یا حذیفه را به حکومت ما بفرستی، زیرا ما از آنها راضی هستیم؛ ولید و سعید و دیگر خویشاوندانت که دل بدانها بسته‌ای انشاء... برای ما نفرست.»<sup>۴۰</sup>

این نامه توسط جمعی از معتمدان کوفی از جمله کمیل بن زیاد برای عثمان ارسال گردید. با ورود به محضر خلیفه برخی از آنان به رسم خلافت سلام گفتند؛ اما برخی ابا ورزیدند. از آنان پرسیده شد چرا بر امیرالمؤمنین سلام نگفتید؟ کمیل گفت: «از کارهای ناصواب که کرده است اگر بازگردد و توبه کند و مطالب و مقاصد ما را به نهج صواب و راستی مقرون گرداند امیر باشد؛ و الا که همین شیوه خواهد داشت امیر ما نتواند بود. او را گفتند مطلب و مقصود شما چیست؟ گفت: اول آن است که ما را از اوطان مألوفه بیرون نکنند، از فرزندان و خویشان جدا نیفکند، و عطایای ما به تمامت به ما برسانند. جماعتی از جوانان کار نآزموده را از اهل بیت خویش که تابع هوای نفس و شهواتند به امارت ما نفرستد و اشرار را بر اختیار برنگزیند.»<sup>۴۱</sup> پس از این گفت و شنود، خلیفه مقدم معتمدین را گرامی داشت؛ و قول داد تا تقاضاهای اهالی کوفه را جامه عمل ببوشاند. آنان نیز گفتند: اگر چنین کنی، ما تو را فرمانبرداریم و حکم تو را به جان قبول داریم.<sup>۴۲</sup> انتشار نامه‌ای دیگر به نام صحابی رسول الله در شهرهای بزرگ اسلامی هیجان فوق‌العاده‌ای به وجود آورد. در جمله‌ای از آن نامه خطاب به مردم آمده بود اگر جهاد می‌خواهید زمینه جهاد در مدینه‌النبی مهیا است. بعدها مالک اشتر در گفتگویی با طلحه پرده از روی این فراخوانی‌ها برداشت؛ و با قرائت نامه‌ای خطاب به طلحه گفت: آیا این نامه ارسالی شما نیست؟ طلحه بگریست.<sup>۴۳</sup> قیامگران کوفی که تعداد آنها را دویست نفر گفته‌اند، در سال سی و پنج هجری وارد مدینه‌النبی شدند. این گروه به همراه دسته‌جات معترض دیگر شهرها، پس از عدم نتیجه از گفتگوها خانه عثمان را محاصره کردند. روزی خلیفه از مالک اشتر خواسته‌ها و انگیزه محاصره کنندگان را جویا شد او در پاسخ درخواست‌های زیر را مطرح ساخت:

1- کناره‌گیری از خلافت. 2- واگذاری انتخاب خلیفه بعدی به آنها. 3- قصاص گرفتن از خلیفه به لحاظ ارتکاب اعمالی در دوران خلافت.<sup>۴۴</sup> با نگرش به اهداف قبلی مالک اشتر و همگنانش به این نتیجه دست می‌یابیم که همراه با روند و رشد قیام و مهیا شدن شرایط

اهداف مخالفان وسیعتر، پرنگتر و سرانجام به درخواست خلع خلیفه انجامیده است. اصرار مخالفان در این راستا و انکار عثمان منجر به حادثه فتنه‌الدار و قتل او گردید.

### 3. در مصر

از افراد صاحب نام و مشهور شیعی که بر ضد خلافت عثمان در خطه مصر به مبارزه دست یازیدند می‌توان از عمروبن حمق و محمدبن ابوبکر یاد کرد.

#### 3.1. عمروبن حمق

در جنبش ضد خلافت عمروبن حمق در جمع مبارزان و مخالفان عثمان و کارگزارانش به ویژه - عبدالله بن سعد بن ابی سرح - در مصر بود. طبری به نقل از محمدبن مسلمه و تماس او با سران هیئت مصری منتقد و معترض عثمان در مدینه‌النبی و با اشاره به عمروبن حمق می‌نویسد:

«با تئی چند از قوم خویش پیش مصریان رفتم، سران آنها چهار کس بودند؛ عبدالرحمان بن عدیس بلوی، سودان‌بن حمران مرادی و عمروبن حمق خزاعی، تا آنجا که عثمان را محبوس ابن حمق می‌گفتند.»<sup>۴۵</sup>

طبری همچنین در روایتی او را در زمره قاتلین عثمان یاد آورده که به همراهی محمدبن ابوبکر، کنانه‌بن بشر و سودان‌بن حمران وارد خانه او شده‌اند؛<sup>۴۶</sup> لیکن اثبات این ادعا به تأمل و درنگ بیشتری نیاز دارد.

#### 322. محمدبن ابوبکر

ابن اثیر در علت ناخشنودی محمدبن ابوبکر از عثمان می‌نویسد:

«طمع و غضب او باعث این کار شد. چرا که او در عالم اسلام دارای منزلت و مقام بود. بعضی مردم او را فریب داده و مغرور نمودند. او هم به خود می‌بالید و حق هم داشت، ولی عثمان حق او را ادا نکرد. این طمع و غضب هر دو جمع شد، و موجب سرکشی و قیام او گردید.»<sup>۴۷</sup>

البته این تحلیلی است که راوی و مورخ مزبور از مبارزات محمدبن ابوبکر ارائه می‌دهد. روند فعالیتها و همچنین فداکاریهای بعدی او در حکومت علی<sup>(ع)</sup> و سرانجام قتلش در این راستا، دلیلی کافی و بارز بر انگیزه صادقانه و مذهبی‌اش در این مبارزات است.

محمد در مصر از پیشگامان نهضت ضد خلافت عثمان بود. او بارها به محض فراهم شدن شرایط، به طعن خلیفه پرداخت و عملکردهای او را مورد سرزنش قرار داد. بلاذری می‌نویسد:

«شدت تبلیغات محمدبن ابوبکر و همراهش محمدبن ابی‌حذیفه آن قدر بود که حاکم مصر به جد احساس خطر کرد و بی‌درنگ عثمان را در جریان موضوع و فاجعه قریب‌الوقوع در آن دیار بر ضد حاکمیت قرار داد؛ لیکن خلیفه تصمیم جدی اتخاذ نکرد و در نامه‌ای به حاکم از آنها به بزرگی یاد کرد.»<sup>۴۸</sup>

در اولین مرحله ورود مصریان به دروازه مدینه‌النبی، علی<sup>(ع)</sup> و محمدبن مسلم به نیابت از خلیفه با هیئت مصری و هیئت‌های دیگر شهرها مذاکره کردند. قیامگران مصری خواهان حاکمیت محمدبن ابوبکر بر آن خطه بودند. عثمان به این درخواست جامه عمل پوشید و آنان به مصر روی نهادند. اما در راه بازگشت به نامه‌ای با مهر خلیفه دست یافتند، که در آن قرارداد باطل و ملغی اعلام شده و عثمان به حاکم خود عبدالله بن سعد دستور داده بود که محمدبن ابوبکر را به قتل برساند.<sup>۴۹</sup> لذا آنان دوباره به شهر بازگشتند؛ با عدم پیشرفت مذاکرات و عدم تفاهم خانه عثمان محاصره گردید. به گفته طبری «یکی از افرادی که مصریان چشم امید به او داشتند محمدبن ابی‌بکر بود.»<sup>۵۰</sup> تیره تیم - که پیش از این پدرش رهبری آن را داشت - از اهداف مبارزاتی‌اش حمایت کرده همراهی و همگامی خود را اعلام داشتند.<sup>۵۱</sup> یعقوبی در مورد اسامی قاتلین عثمان از محمدبن ابی‌بکر و محمدبن ابی‌حذیفه یاد کرده است.<sup>۵۲</sup> به قولی محمدبن ابی‌حذیفه در این مقطع در مصر بوده است؛ در خصوص محمدبن ابوبکر طبری

می‌گوید: گرچه در زمره اولین افرادی بود که وارد خانه عثمان شد؛ اما با تبادل جملاتی بین او و خلیفه ضربه‌ای وارد نساخت و بی‌درنگ آنجا را ترک کرد.<sup>۵۳</sup>

برخی مورخین در تقسیم‌بندی جناحهای مخالف عثمان اهالی مصر، بصره و کوفه را به ترتیب هواداران علی<sup>(ع)</sup>، طلحه و زبیر معرفی کرده‌اند. البته در نهضت مصریان افرادی همانند عمرو بن حمق، محمد بن ابوبکر و عمار - که مدتی در مصر اقامت داشت - نقش ویژه‌ای را دارا بودند؛ مع‌هذا این تقسیم‌بندی قابل نقد و تردید است؛ زیرا علی<sup>(ع)</sup> جایگاهی خاص و محبوبیتی همگانی را دارا بود. مراجعه مکرر نمایندگان هیئت‌های مخالف و ناراضی از عثمان به او گویای این مدعا است.<sup>۵۴</sup> از سوی بسیاری از صحابه و قرآبی که در مبارزه بر ضد خلیفه از آنان یاد کردیم کوفی و مدنی بودند، و برخی از اینان در ادوار بعد در ردیف هواداران جدی و وفادار علی<sup>(ع)</sup> قرار گرفتند.

**ب) جایگاه امام علی<sup>(ع)</sup> در انگیزه‌های مبارزاتی و باورهای شیعیان دوره خلافت**

### عثمان

گرچه در اهداف مبارزاتی شیعیان علیه خلافت عثمان به صراحت از خلافت علی<sup>(ع)</sup> و حمایت از آن حضرت سخن به میان نیامده و منابع این دوره بدان اشاره‌ای نداشته‌اند؛ لیکن در تاریخ تشیع فداکاری و جانفشانی آنان در پیروی از علی<sup>(ع)</sup> و آرمانهای الهی او در دوران خلافتش و بعد از آن به خوبی ثبت گردیده است. تعمق در جملات و خطابه‌های عده‌ای از بیعت‌کنندگان با علی<sup>(ع)</sup> دلیل بارزی بر شخصیت، محبوبیت و لیاقت او در پیشگاه هوادارانی است که پیش از این به آن اشاره داشتیم؛ و هرگز پیش از این در بیعت با خلفای سه‌گانه قبلی بزرگداشتی در این حد مشاهده نمی‌کنیم. صعصعه بن صوحان از قرآء و مبارزین شهر کوفه و تبعیدی دوره عثمان در جمع بیعت‌کنندگان با علی<sup>(ع)</sup> به پا خاست و چنین گفت: «به خدا سوگند ای امیرمؤمنان، که تو خلافت را آراستی و آن تو را نیاراست؛ تو مقام آن را بالا بردی نه آن مقام تو را و آن به تو نیازمندتر است تا تو به آن.»<sup>۵۵</sup> مالک اشتر از مبارزین پیشگام کوفی در زمره



نخستین افرادی بود که با علی<sup>(ع)</sup> بیعت کرد؛ و در پذیراندن خلافت به آن حضرت اصرار زیادی داشت. او در معرفی علی<sup>(ع)</sup> چنین گفت: «ای مردم این است وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء. آنکه در راه خدا بس گرفتاری کشید و نیک امتحان داد. آنکه برای او کتاب خدا به ایمان گواهی داد و پیامبرش به بهشت رضوان. کسی که فضایل در او به کمال رسیده و در سابقه علم و برتریش نه اواخر شک دارند نه اوائل.»<sup>۵۶</sup> مؤلف کتاب تشیع در مسیر تاریخ بدون توضیح کافی می‌نویسد:

«هاجسن - یکی از محققان غربی - اصطلاحات به کار گرفته شده در سخنان مالک همانند وصی الاوصیاء و وارث العلم الانبیاء را در عطف به علی<sup>(ع)</sup> مورد تردید قرار داده است. او در ردّ دیدگاه محقق مزبور خواستگاه این کلمات را به منشأ محیطی و اصالت مالک برگردانده و می‌افزاید: «در این حالت استفاده از اصطلاحاتی نظیر وصی و وارث توسط مردی اصالتاً یمنی نتیجه طبیعی و آنی سنت عمیق فرهنگی است که رخ می‌دهد.»<sup>۵۷</sup>

قبل از آنکه با نگرش اصالتی، طبیعی و قومی با ادعای بالا مواجه شویم، بهتر آن است تا به شعور اسلامی و شخصیت علمی مالک نظر بیفکنیم؛ حداقل آگاهی ما آن است که نامبرده از قرآء مشهور کوفه بوده است؛ لذا دانستن اصطلاحاتی این‌چنین از سوی یک قاری و فرد مأنوس با آیات قرآنی و سنت نبوی از مسلمات است.

با غور در مجموعه سخنرانی‌ها، ابراز ارادتها و تکاپوها نسبت به علی<sup>(ع)</sup> از سوی صاحبان نقش و فعالان در حادثه سال سی و پنج هجری - خواه قبل و خواه بعد از آن - می‌توان استنباط کرد که: علی<sup>(ع)</sup> به دلایل و انحاء مختلف از قبیل وصایت پیامبر<sup>(ص)</sup>، اعلمیت، افضلیت، سابقه تقدم در اسلام، آگاهی به مقتضیات زمان، پایبندی به معیارهای اسلامی، مصرّ به تحقق عدالت اسلامی در تمامی ابعاد، حشر و نشر با فقراء و مسکینان و... به عنوان مردی برتر و شخصیتی آرمانی مطرح شده بود؛ و بدون تردید در انگیزه مبارزاتی افرادی که برشمردیم نهان و آشکار جایگاه ویژه‌ای را داشت. از سویی شخصیت‌های مزبور با تدبیر و پویایی خاص در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه از

وسوم

توان بالایی برخوردار بودند. عایشه در جنگ جمل ضمن نوحه‌گری بر عثمان که دلالت بر ناراحتی و خشم او از هواداران علی<sup>(ع)</sup> است به صراحت از مالک اشتر و عمار چنین یاد کرد: «خداوندا بکش به طور مذموم به عنوان قصاص عثمان و تیر بینداز به سوی اشتر به تیری از تیرهایت که خطا نمی‌کند و بلای بد برسان به عمار به لحاظ پیمان شکنیش به عثمان»<sup>۵۸</sup>

مؤلف کتاب المقالات و الفرق که از شیعیان موثق قرن سوم هجری است، شیعیان نخستین را در توجه و نگرش به مسئله امامت و رهبری علی<sup>(ع)</sup> به سه دسته زیر تقسیم‌بندی کرده است:

1. دسته اول: «معتقد بودند که علی<sup>(ع)</sup> امام واجب الطاعه از طرف خدا و رسول خدا<sup>(ص)</sup> و پیروی از او بر مردم سفارش شده است. هر کس از او اطاعت نکند خدای را اطاعت نکرده است. پیامبر دانش مورد نیاز مردم را نزد او بنهاد و تمامی علوم سودمند دقیق به او سپرد و او به علت عصمت و پاکدامنی، پیش قدمی در اسلام، دانش، شجاعت، کوشش، زهد و عدالت شایسته احراز مقام امامت و خلافت پس از پیامبر<sup>(ص)</sup> است.»

2. دسته دوم: «اینان معتقد بودند که علی<sup>(ع)</sup> در فضیلت و سابقه ایمان و خوشی با پیامبر<sup>(ص)</sup> و علم و دانش بر دیگران برتر بوده و بعد از رسول خدا<sup>(ص)</sup> از همه مردم فاضلتر، شجاعتر، بخشنده‌تر، پرهیزگارتر و عالم‌تر بود. با این وصف مردم خلافت ابوبکر و عمر را به جای او پذیرفتند و آن دو تن را شایسته‌تر برشمردند؛ و علی<sup>(ع)</sup> مقام خلافت را به آن دو تن واگذار نمود و با میل و رغبت با آنان بیعت کرد.»

3. دسته سوم: «فرقه‌ای از این گروه پدید آمدند و گفتند علی بن ابی طالب بعد از پیامبر<sup>(ص)</sup> از نظر خویشاوندی با پیامبر<sup>(ص)</sup> و سابقه ایمانی و افزونی دانش برترین و شایسته‌ترین مردم برای خلافت بود. اما چنین به نظر می‌رسید که خود او کس دیگری را که کاردان‌تر و مجرب‌تر باشد به خلافت برگزیند.»<sup>۵۹</sup>

جهت انطباق دیدگاه پیروان مکتب تشیع در عصر خلافت عثمان به هر یک از سه دسته و نظریه بالا لاجرم بایست سخنان ابراز شده و کیفیت نظرات آنان را مورد لحاظ و بررسی قرار داد. مقدار در جریان مباحث مربوط به شورای پیشنهادی عمر - برای تعیین خلیفه - و پس از اعلام نتیجه آن برجستگی و پیشگامی علی<sup>(ع)</sup> را نسبت به دیگران در علم، عدل، سابقه در اسلام و پاکیزگی دانست.<sup>60</sup> ابوذر در همین شرایط ضمن تأیید سخنان مقداد، شخصیت علی<sup>(ع)</sup> را به لحاظ دارا بودن علوم متأسی از پیامبر<sup>(ص)</sup>، وصایت، خویشاوندی با نبی اکرم<sup>(ص)</sup>، برخوردار از بالاترین درجه ایمان، سابقه مبارزاتی در اسلام، تقوا و مؤید از سوی خدا و رسولخدا<sup>(ص)</sup> مورد تعریف و تمجید قرار می‌دهد.<sup>61</sup> مالک اشتر در معرفی علی<sup>(ع)</sup> به مردم ویژگی‌های آن حضرت را تحت عنوان‌های وصی اوصیاء، وارث علم انبیاء، مبارز و مجاهد در راه اسلام، گواهی شده به ایمان از ناحیه خداوند و وعده داده شده به بهشت توسط پیامبر<sup>(ص)</sup> معرفی می‌نماید.<sup>62</sup> عمروبن حمق آن حضرت را به اوصافی چون نخستین مسلمان و گرونده به اسلام، خویشاوند رسول اکرم<sup>(ص)</sup>، مجاهد، مبارز و فداکار در راه اسلام، برتر از تمامی مهاجر و انصار و همسر فاطمه زهرا<sup>(ص)</sup> مورد تعریف و تمجید قرار می‌دهد.<sup>63</sup> محمدبن ابوبکر آن حضرت را با ویژگی‌هایی همانند وصی پیامبر<sup>(ص)</sup>، نخستین گرونده به اسلام، معرفی می‌نماید.<sup>62</sup>

نکته و موضوعی که در اینجا بایستی بدان گذرا اشاره شود، واژه وصی و ابعاد کاربردی آن است. در باب واژه مذکور در فرهنگ لغات معانی زیر آمده است:

1. کسی که بر مال و فرزندان دیگری پس از مرگش حق تصرف دارد.
2. این کلمه برای مذکر و مؤنث به یک صورت می‌آید و جمع آن اوصیاء می‌باشد؛ و در مورد خدا به آن کس یا موردی گفته می‌شود که خداوند بندگان را به آن ملزم کرده و بر آنان واجب ساخته باشد.
3. کسی که مأمور ادای واجبات و اوامر الهی برای مردم است.

4. فردی که به همه کارها مأمور است و حتی در کوچکترین کارها به انجام وظیفه می‌پردازد.

5. کسی که وصیت کننده او را برای اجرای موارد وصیت خود تعیین کند و کسی که به او اندرز و سفارش شده است.<sup>64</sup>

با عطف به معانی بالا استنباط می‌شود که منظور از وصی در منظر شیعه بیشتر معانی بندهای سوم و پنجم است. احمدامین در این باره می‌نویسد:

«وصی بودن علی<sup>(ع)</sup> از شیعیان ناشی گردیده و مقصود آنها این است که پیغمبر<sup>(ص)</sup> وصیت فرمود که علی<sup>(ع)</sup> جانشین و وصی من است.»<sup>65</sup>

برخی از معاندان شیعه اندیشه وصی بودن علی<sup>(ع)</sup> را اختراع عبدالله بن سبأ دانسته‌اند، که با همین تفکر در مناطق مختلف جهان اسلام سفر کرده و مردم را بر ضد عثمان شورانده است. در پاسخ به این ادعا بایستی اشاره داشت که کاربرد واژه وصی در وصف امام علی<sup>(ع)</sup> از سوی شیعیان نخستین از جمله ابوذر از همان ابتدای حضور و ظهور حزب شیعه تکرار شده است. از سویی چسباندن اختراع این واژه به شخصیتی افسانه‌ای و دور از حقیقت تاریخی عالمانه نیست.

از مجموعه سخنان شیعیان از آغاز خلافت عثمان تا تثبیت خلافت علی<sup>(ع)</sup> می‌توان دریافت که آن حضرت به لحاظ شرایط، ویژگی‌ها و صفات زیر از دیدگاه پیروانش نسبت بر دیگران مقدم بوده؛ و همواره برای آنان به عنوان رهبری آرمانی تجلی داشته است:

1. سابقه و تقدم گرایش به اسلام در مقایسه با دیگر صحابه.
2. سبقت داشتن از دیگران در جهاد، مبارزه و فداکاری در راه اسلام و پیامبر<sup>(ص)</sup>.
3. خویشاوندی و پیوند نسبی نزدیک با رسول خدا<sup>(ص)</sup>.
4. اعلیّت و افضلیّت در شناخت دین و احکام دینی، و دارا بودن وراثت علم انبیاء.
5. عادلترین فرد در مقایسه با دیگر صحابه، اعم از مهاجر و انصار.

6. گواه شده به ایمان از سوی خداوند و وعده داده شده به بهشت توسط رسول خدا (ص).

7. دارا بودن همسری فاطمه زهرا (س).

### پ) مواضع رهبری شیعه (امام علی<sup>(ع)</sup>) در دوره خلافت عثمان

علی<sup>(ع)</sup> با وجود ناخشنودی از پی آمد شورای شش نفره و با تکرار این جمله که این «اولین روزی نیست که بر ضد ما همدستی کرده‌اید، صبری نکو باید و از خدا بر آنچه می‌گویید کمک باید خواست»<sup>۶۶</sup> لیکن بنابر مصلحت و اقتضای شرایط، به روایت ابن سعد در زمره اولین افرادی بود که با عثمان بیعت کرد.<sup>۶۷</sup> اما باند حاکم اموی به دلایلی از جمله حسادت و رقابت‌های قومی - که ریشه در رقابت تاریخی میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم داشت - کشته شدن افرادی از این تیره به دست علی<sup>(ع)</sup> در نبردهای بدر و احد و مطرح بودن شخصیت آن حضرت در اجتماع اسلامی، همواره با او به دیده بدبینی و دشمنی می‌نگریستند؛ و با ترفندهای خاص در این راستا به تبلیغات و شایع‌پراکنی مبادرت می‌ورزیدند؛ تا آنجا که خلیفه نیز با آنها دمساز و همراه شده بود؛ و ناخشنودی خود را از آن حضرت بارها به ابن عباس اظهار می‌داشت.<sup>۶۸</sup>

ناراضیان خلافت عثمان به ویژه در سالهای پایانی حاکمیت او از علی<sup>(ع)</sup> به عنوان پناهگاه، واسطه، علاقمند به اصلاحات و گره‌گشای مشکلات مبتلا به استفاده می‌کردند. آن حضرت به گلایه و شکایت‌های مردم با علاقمندی گوش فرا می‌داد، و صادقانه به خلیفه منتقل می‌کرد؛ و همچنین از باب گره‌گشایی از ارائه راهنمایی به خلیفه - که البته به آنها توجهی نمی‌کرد - دریغ نمی‌ورزید. امویان با مراجعه مردم به آن حضرت به دیده سوءظن و بدگمانی می‌نگریستند. تا آنجا که روزی مروان با مراجعه به خلیفه چنین گفت: علی مردم را بر ضد تو به قیام می‌طلبد؛ عثمان به سهولت سخن مروان را باور نموده و اظهار داشت: «خدا یا علی به خاطر دوستی حکومت ابا کرد، آن را مبارک نگردان.»<sup>۶۹</sup> شایان ذکر است که علی<sup>(ع)</sup> در مورد عدم اجرای حدود الهی، پدید آمدن مفاسد و نابرابری‌های اجتماعی، و ظهور بدعت و رفتارهای ضد اسلامی سخت حساس

وسوم

بود؛ و بارها در خصوص مسائل مختلف به خلیفه پند و اندرز داد. به طور مثال به قصاص نشدن عبیدالله بن عمر قاتل هرمزان و دو نفر دیگر اعتراض کرد.<sup>۷۰</sup> بر ولیدبن عقبه حاکم معزول کوفه که متهم به شرابخواری شده بود حد جاری ساخت.<sup>۷۱</sup> به بخشش‌های عثمان و نصب حکام لایق اعتراض داشت. اتمام خواندن نماز در منی توسط خلیفه به رغم سنت پیامبر(ص) و شیخین امری ناصحیح دانست؛ و نیز از شیعیانش در برابر ایذاء عثمان و دستگاه خلافت کمابیش و در حد توان حمایت کرد.

همانگونه که اشاره شد، علی(ع) در آغاز نقش فعالی در انتقال شکایات مردم به عثمان و حل مسالمت‌آمیز خواسته‌ها و مشکلات ایفاء کرد. به محض ورود هیئت‌های معترض به مدینه‌النبی در حوالی شهر به همراه عده‌ای با آنها به گفتگو نشست و با پادر میانی و متقاعد نمودن طرفین - عثمان و مخالفان - پیمانی منعقد گردید که موجب رضایت طرفین و بازگشت هیئت‌ها به سوی شهرهایشان گردید.<sup>۷۲</sup> در مراجعه مجدد آنان به شهر بار دیگر به گفتگوهای خود با طرفین ادامه داد؛ لیکن در ادامه از برخوردهای خشن و نابجای مروان با معترضین، عدم استقلال رأی عثمان و پندناپذیری او ناراحت و نومید شد و با مراجعه به خلیفه او را این‌گونه مورد خطاب قرار داد: «گویی جز این نمی‌خواهی و مروان جز این نمی‌خواهد که ترا از دین و عقلت بگرداند و چون شتر قطار که هر جا بکشندش می‌رود. به خدا مروان نه به دین خود بینا است و نه به کار خویش، قسم به خدا می‌بینم که تو را به ورطه می‌افکند اما بیرون نمی‌کشد؛ از این پس دیگر پیش تو نخواهم آمد. اعتبار خویش را برده‌ای و اختیار خویش از کف داده‌ای.»<sup>۷۳</sup>

همسر عثمان (نائله بنت فرافصه)، از موضع‌گیری‌ها و نفوذ مروان حکم بر شوهرش به خشم آمد، و در موقعیت بحرانی و خاص محاصره خانه خلیفه به او گفت: چنانچه از مروان اطاعت کنی ترا به کشتن می‌دهد. کس نزد علی(ع) بفرست و از او استمالت کن؛ او خویشاوند توست و به استعانت تو بر خواهد خاست.<sup>۷۴</sup> با حاد شدن اوضاع و قطع تدارکات خانه عثمان، علی(ع) بار دیگر به صحنه آمد؛ محاصره کنندگان را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و از راهی مخفی به خانه خلیفه تدارکات لازم را رساند.<sup>۷۵</sup>

پیش از این نیز دو نفر از فرزندان او را جهت محافظت از جان خلیفه به درب خانه محاصره شده او فرستاد؛ و حتی یکی از فرزندان او در دفاع از خلیفه جراحتهایی نیز برداشت. اما به گفته آن حضرت استبداد عثمان و بدبی تابی کردن مخالفان منجر به قتل گردید. آن حضرت به محض اطلاع از قتل عثمان به خانه او شتافت؛ محافظان را مورد پرخاش و انتقاد قرار داد. با مراجعه به همسر خلیفه مقتول اسامی قاتلین را جویا شد. در مراسم تدفین همکاری جدی کرد؛ و مخالفان دفن جنازه خلیفه را به سکوت واداشت. از آن پس نیز بارها خود را از شرکت در قتل و حتی موافقت در این امر مبرا دانست.<sup>۷۶</sup> قتل عثمان را عمل روزهای جاهلیت خواند و اعلان کرد من نسبت به خونخواهی عثمان بی تفاوت نیستم. قاتلین از حیطة قدرت من خارج هستند؛ و به محض اینکه آنان را به چنگ آورم تردیدی در مجازاتشان روا نخواهم داشت.<sup>۷۷</sup>

یکی از پژوهشگران تاریخ اسلام پیرامون نقش علی<sup>(ع)</sup> در قیام ضد عثمان که سرانجام قتل او را در پی داشت می نویسد:

«نقش علی<sup>(ع)</sup> و نگرش او در صحنه‌های مختلف این تراژدی به اشکال مختلف قابل تغییر و تفسیر بوده است. همه روایات تاریخی معتبر و صحیح اذعان کرده‌اند که وی از اتخاذ نقش علی در قیام خودداری کرد، اما در دفاع از عثمان اقدام قابل توجه انجام نداد؛ گرچه نسبت به خلیفه ابراز علاقه نشان داد، و با سلوک و شایستگی انسانی با او رفتار نموده و از اوضاع پیش آمده ابراز نگرانی کرد.»<sup>۷۸</sup>

از محقق مزبور می پرسیم کدامین راه در دفاع از عثمان وجود داشت که امام علی<sup>(ع)</sup> آن را نپیمود و بی اعتنا به آن خود را کنار کشید؟ قدرت دفاعی امام علی<sup>(ع)</sup> در این نارضایتی و بحران عظیم در چه حدی قرار داشت؟ آیا عثمان آن حضرت را به عنوان طرف اعتماد و مشاور دلسوز قبول داشت؟ با نگرشی به منابع، سؤالات ذکر شده را به اختصار چنین می توان پاسخ گفت:

1. علی<sup>(ع)</sup> تقریباً تمامی راه‌های ممکن را در حل این بحران به کار برد. موافق پایان ماجرا به گونه‌ای اسفناک نبود؛ و در حد وسع حمایت خود را ادامه داد.
  2. در اواخر بحران بسیار حاد گردید. خیل ناراضیان را کنترل کردن کار آسانی نبود؛ مگر نه این است که اجازه ندادند علی<sup>(ع)</sup> به خانه محاصره شده خلیفه آب برساند؛ و از راه مخفی این عمل انجام شد.
  3. مشورت عثمان با علی<sup>(ع)</sup> و استمداد از او بستگی به موقعیت‌ها و مسائل بحرانی داشت؛ در همین مقاطع نیز پیشنهادات او عملی نمی‌گردید؛ و گاهی تمامی رشته‌های اصلاحی با پنجه پر قدرت و نافذ مروان - مشاور و داماد خلیفه - به پنبه مبدل می‌گردید.
- محقق دیگری در راستای موضع‌گیری علی<sup>(ع)</sup> در ماجرای قیام سال سی و پنج هجری و قتل عثمان موضع آن حضرت را به دو گونه دینی و سیاسی تقسیم‌بندی کرده است. در بعد دینی علی<sup>(ع)</sup> را موافق و در بعد سیاسی مخالف می‌داند.<sup>۷۹</sup> جداگانه کردن مواضع امام از یکدیگر تفکیک صحیحی نیست؛ زیرا در اندیشه آن حضرت این دو آمیختگی داشته‌اند. از سویی استناد به برخی روایات که رضایت علی<sup>(ع)</sup> را در این قتل به صورت تلویحی می‌رساند قابل تأمل است. چه بسا این قبیل روایات ساخته و پرداخته جریان مخالف امام بوده باشد. مگر نه این است که ناکثین و قاسطین او را در قتل عثمان مقصّر - آنهم اصلی - جلوه می‌دادند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



## نتیجه گیری:

چگونگی دست‌یابی و گزینش عثمان به خلافت مورد تأیید و مقبول جریان شیعه نبود. لیکن بنابر مصلحت و اقتضای شرایط با سکوت و حتی بیعت انتخاب مزبور مورد پذیرش قرار گرفت. در بستر زمان کارکرد خلیفه و کارگزاران اموی در ابعاد اعتقادی، قومی، قبیله‌ای، سیاسی و اقتصادی موجبات اعتراض و انتقاد نخبگان جامعه اسلامی اعم از صحابه و تابعین را برانگیخت. در میان نخبگان یاد شده شیعیان از برجستگی خاص برخوردار بودند. آنان در مدینه‌النبی، کوفه و مصر بر کارنامه و کارکرد خلافت اعتراض و مشفقانه خلیفه و حاکمانش را به اصلاح امور و سامان‌بخشی جامعه براساس شؤون اسلامی فرا خواندند. اما به نصایح آنان نه تنها توجهی مبذول نگردید، بلکه با خشونت پاسخ داده شد. این شیوه رویارویی هرگز موجبات سکوت و انفعال جمع مزبور را فراهم نساخت. زیرا آنان اعتراضات و انتقادات خود را منبث از دیدگاه اعتقادی و دینی و در راستای دفاع از قرآن کریم و سنت نبوی می‌پنداشتند؛ و در این میان رهبری امام علی(ع) به لحاظ دارا بودن ویژگیهای برتر ماندگاری خود را به عنوان رهبری آرمانی برای آنان حفظ کرده بود.

عثمان به رغم خلیفه دوم در حل و فصل امور و حوادث و مسائل مستحدثه به مشاوره با امام علی(ع) توجهی نداشت. با بروز بحران و نارضایتی عمومی امام کوشید تا با پادرمیانی و جهت‌دهی صحیح به خلیفه و دستگاه خلافت، اوضاع را آرام سازد؛ لیکن رهنمودهای اصلاحی و تلاشهای آن حضرت همواره با حسد و بغض باند مسلط اموی مواجه و نادیده انگاشته شد.

## یادداشت‌ها:

1. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۰۷۴.
2. شیخ مفید، ابوعبدالله، نبرد جمل، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۶۸-۶۷.
3. زنی که ضبط بول نتواند کرد؛ به نظر می‌رسد این کلمه در قالب فحش و توهین ادا می‌شده است.
4. بلاذری، احمدبن یحیی، انساب الاشراف، یطلب من مکتبه المثنی، بغداد، بی تا، ج ۵، ص ۴۹-۴۸.
5. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد، الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۱۹.
6. بلاذری، همان، ص ۴۹؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۳۲۰-۳۱۹.
7. ابن قتیبه، محمدبن عبدالله، الامامه و السياسه، ج ۱، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۸۸ هـ ج ۱، ص ۳۳.
8. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه ممد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۶۹؛ بلاذری، همان، ص ۵۵-۵۴.
9. یعقوبی، همان، ص ۶۹.
10. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۲۲۳۲.
11. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۰۰-۶۹۹.
12. قائدان، اصغر، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (ع)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۳۱.
13. طبری، همان، ص ۲۰۷۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۹۴.
14. یعقوبی، همان، ص ۵۵-۵۴.
15. همان، ص ۵۴.
16. ابن قتیبه، همان، ص ۳۳-۳۲؛ بلاذری، همان، ص ۶۹.
17. یعقوبی، همان، ص ۶۵.
18. همان، ص ۵۵-۵۴.

19. مناوی، عبدالرئوف، فیض القدیر، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۹۱ میلادی، ج ۴، ص ۹-۳۵۸.
20. یعقوبی، همان، ص ۶۷.
21. بلاذری، همان، ص ۵۲؛ مسعودی، همان، ص ۶۹۹؛ نویری، شهاب‌الدین، نهایه الارب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۴۷.
22. یعقوبی، همان، ص ۶۷.
23. بلاذری، همان، ص ۵۷؛ نویری، همان، ص ۴۴-۴۵.
24. بلاذری، همان، ص ۵۳.
25. یعقوبی، همان، ص ۶۷.
26. همان، ص ۶۷-۶۸.
27. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۳۲۳-۳۲۴.
28. یعقوبی، همان، ص ۶۹-۷۰.
29. دیاربکری، حسین بن محمد، الخمیس فی احوال انفس نفیس، المطبعه العثمانیه، مصر، ۱۳۰۲ هـ ص ۱۵۷-۱۵۶.
30. بلاذری، همان، ص ۴۰.
31. طبری، همان، ص ۲۲۲۸.
32. همان، همان صفحه؛ بلاذری، همان، ص ۴۳-۴۲.
33. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۲۳۶-۲۳۷.
34. همان، ص ۲۳۸.
35. طبری، همان، ص ۲۲۲۸؛ بلاذری، همان، ص ۴۲.
36. طبری، همان، ص ۲۱۲۹.
37. ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل، ترجمه عباس خلیلی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۴۴، ج ۳، ص ۲۳۷.
38. طبری، همان، ص ۳۲۰۵.
39. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۳۴۹-۳۵۰.
40. همان، ص ۳۵۰-۳۵۱.
41. همان، ص ۳۴۹-۳۵۰.
42. همان، ص ۳۵۰-۳۵۱.

43. طبري، همان، ص ۲۲۱۲؛ ابن قتيبه، همان، ص ۳۵.
44. طبري، همان، ص ۲۲۵۷-۲۲۵۶.
45. همان، ص ۲۲۵۸.
46. همان، ص ۲۲۸۷.
47. ابن اثير، همان، ص ۳۰۳-۳۰۲.
48. طبري، همان، ص ۲۲۵۰.
49. همان، ص ۲۲۳۲.
50. مسعودي، همان، ص ۷۰۱.
51. يعقوبي، همان، ص ۷۲.
52. طبري، همان، ص ۲۲۷۳.
53. همان، صفحات ۲۲۱۶ لغايت ۲۲۹۰.
54. يعقوبي، همان، ص ۷۶.
55. محمد جعفري، سيدحسين، تشيع در مسير تاريخ، ترجمه سيدمحمدتقي آيت اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، ۱۳۶۸، ص ۸۳.
56. همان، همان صفحه.
57. ابن عبدربه، احمدبن محمد، عقدالفريد، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۳ هـ ج ۴، ص ۳۱۹.
58. اشعري قمی، سعدبن عبدالله، المقالات و الفرق، ترجمه يوسف فضایی، انتشارات عطائي، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۴-۷۳-۷۲-۷۱.
59. يعقوبي، همان، ص ۵۴-۵۵؛ طبري، همان، ج ۵، ص ۲۰۷۳.
60. مناوي، همان، ص ۱۷۹؛ يعقوبي، همان، ص ۶۶.
61. همان، ص ۷۶.
62. معروف الحسنی، هاشم، جنبشهای شيعی در تاريخ اسلام، ترجمه سيدمحمدصادق عارف، بنياد پژوهشهای اسلامي، مشهد، ۳۸۸-۳۸۷.
63. ابن ابی الحديد، همان، ص ۹۳-۹۲.
64. ابراهيم انيس و ديگران، المعجم الوسيط، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۹۲ هـ ج ۲، ص ۱۰۳۸؛ زمخشري، جارالله، اساس البلاغه، دارالمعرفه، بيروت، بی تا، ص ۵۰۱؛ راغب اصفهانی، المفردات، دارالمعرفه، بيروت، بی تا، ص ۵۲۵.

65. احمد امین، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء، تهران، ۱۳۳۷، ص ۳۱۱.
66. طبری، همان، ص ۲۰۴۷.
67. ابن سعد، ابوعبدالله، طبقات الکبری، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۸۸ هـ ج ۳، ص ۶۳.
68. ابن بکّار، زبیر، الاخبار الموفقیات، ترجمه اصغر قائدان، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل وابسته به انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۴۲-۵۴۱-۵۴۰.
69. بلاذری، همان، ص ۶۳.
70. طبری، همان، ص ۲۰۸۳-۲۰۸۴.
71. همان، ص ۲۰۸۳؛ بلاذری، همان، ص ۴۳.
72. همان، ص ۶۴.
73. طبری، همان، ج ۶، ص ۲۲۴۵.
74. همان، همان صفحه.
75. همان، همان صفحه.
76. همان، ص ۲۲۷۶؛ نویری، همان، ص ۷۴.
77. ابن سعد، همان، ص ۶۹؛ طبری، همان، ص ۲۳۴۸.
78. ابن سعد، همان، ص ۶۹؛ طبری، همان، ص ۲۳۴۸.

79. MohammadYoosef .Islamic Culture .XXVII .P. 70.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی